

مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی

(بخش دوم)

دکتر عباس سعیدی^۱

کلیدواژگان: جغرافیا؛ مکان؛ فضا؛ نظام فضایی؛ ساختار فضایی؛ کارکرد فضایی؛ سازمان فضایی؛ برنامه‌ریزی کالبدی؛ برنامه‌ریزی فضایی؛ برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی.

چکیده

در دهه اخیر حجم قابل توجهی از کتابها و مقاله‌های علمی در ایران در شاخه‌های مختلف دانش جغرافیا انتشار یافته است. اغلب این نوشته‌ها به مسایل خاصی پرداخته‌اند، هرچند به ندرت حاوی مطلبی در باره شرح و تبیین انواع مفاهیم و اصطلاحات این رشته بوده‌اند. افزون بر این، مفاهیمی که به کار رفته‌اند، کمتر از لحاظ معنایی به درستی در تناسب با مباحث و در مواردی حتی نادرست و گمراه‌کننده بوده‌اند؛ این نکته به‌ویژه در مورد خطاهای وارد شده از راه ترجمه این مفاهیم به فارسی صادق است. گذشته از این، گرایشها و رویکردهای نوین در جغرافیا، بویژه مباحث فضایی و نظریه‌های برنامه‌ریزی بیش از هر چیز مورد غفلت قرار گرفته است. در مقابل، آنچه بیشتر مورد عنایت بوده، مقاله‌های مبتنی بر مطالعات موردی دانشجویان در همان قالب پایان‌نامه‌های تحصیلی بوده است. نتیجه آنکه نوعی ابهام در تبیین و کاربرد مفاهیم بنیادین و افزون بر آن، زمینه سردرگمی دانشجویان این رشته پدیدار شده است. هدف اصلی از این مقاله کوشش در راه شرح و تبیین بعضی مفاهیم کلیدی مطرح در مباحث مربوط به فضا و برنامه‌ریزی فضایی در چارچوب جغرافیای کاربردی است.

۱. استاد گروه جغرافیای انسانی، دانشکده علوم زمین، دانشگاه شهید بهشتی

Fundamental Terms and Conceptions in Physical-Spatial Planning Abbas Saidi

Keywords: Modern Geography; Place; Space; Spatial System; Spatial Structure; Spatial Function; Spatial Organization; Physical Planning; Spatial Planning; Physical-spatial Planning.

Abstract:

In recent decade in Iran, there have been published a vast number of books (compiled or translated) and scholar articles on different issues in various branches of geography. Most of these publications often focus on particular issues, but only rarely offer an expansive overview of the variety of terms and concepts in use within the field; Moreover, the conceptions used are mostly not meaningfully relevant and in some cases even misleading (it is especially true in falsities in translating these terms and conceptions into Persian). Moreover, the new trends and approaches in modern geography, especially spatial debates and planning theories are in some way the most neglected topics in these publications. In contrary, the most interested fields in these publications are often students' thesis-based case study ones, compiled mostly by students themselves. So, some problems have been evolved from insufficient descriptions and lack of sufficient clear and perceptible definitions. The result has been not only a growing vagueness of some terms and definitions, fundamental to applied geographies, but the misleading of growing number of students of the field. The main aim of this article is to provide a relative detailed description and discussion of the terms and concepts which are central to the theoretical debate and empirical research in spatial planning within modern applied geography.

فضای جغرافیایی و جامعه

جغرافیا به مثابه یکی از کهنترین دانشهای بشری، در گذر زمان به لحاظ موضوعی و عرصه پژوهشی، مراحل چندی را پشت سر گذارده است. گذار از بررسی "راهها و خصوصیات آبادیها"^۱ تا مطالعه پدیده‌های محیطی و انسانی و تا بررسی روابط متقابل انسان و محیط و چشم‌اندازهای جغرافیایی، بخشی از تاریخ پر دامنه و تحولی این علم به شمار می‌آید. امروز، جغرافیای نوین به عنوان علمی با سرشت نظام‌وار و دامنه بینارشته‌ای، جوامع انسانی را به مثابه "نظامهای فضایی" بررسی می‌کند. پیشینه این رویکرد بویژه به سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی باز می‌گردد؛ دوره‌ای که با حرکت‌هایی همراه گشت که برای دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی، هم‌کردنی نبود؛ تا جایی که این‌گونه نوآوریها به گفته پری اندرسون (۱۹۹۰)، تاریخدان و جامعه‌شناس مشهور بریتانیایی، برای دیگر دانشمندان علوم اجتماعی "فرهنگی خلاف جهت"^۲ به حساب می‌آمد. دورین مسی (۲۰۰۱: ۲۵۴) در این باره می‌نویسد، در این دوره "دانش فضایی" عمدتاً اثبات‌گرای پیشین مرتباً توسط نسلی از جغرافیدان جامعه‌گرا مورد چون و چرا قرار می‌گرفت. در واقع، بحث اصلی در جغرافیا از این زمان با این پرسش آغاز می‌شد که چگونه "رابطه بین فضا و جامعه" بایستی مورد کنکاش قرار گرفته، ادراک شود. اندیشمندان "فضایی" برای دامن‌زدن بدین بحث، با تکیه بر اندیشه‌های دوران‌ساز والتر کریستالر (۱۹۳۳)، عرصه‌ای از مقولات را گشودند که در آن "روابط فضایی" و "روندهای فضایی" بستر ساز پراکنش فضایی بشمار می‌آمد. به عنوان نمونه، چنین بحث می‌شد که بررسی‌های جغرافیای صنعتی را بدون پرداختن به اقتصاد و درک پُردامنه از روندهای اجتماعی و سیاسی نمی‌توان تبیین نمود. به گفته مسی (۲۰۰۱: ۲۵۵) آموزه دهه ۱۹۷۰م این بود که "فضا یک ساخت اجتماعی" است؛ یعنی فضا از طریق "روابط اجتماعی" و "اعمال مادی اجتماعی" شکل می‌گیرد.^۳ این اشارات بعدها، در دهه ۱۹۹۸ و ۱۹۹۰م، مورد بحث بیشتر قرار گرفت و افزون بر جغرافیدانان، خمیرمایه بحث‌های اندیشمندان عرصه‌های دیگر، از جمله میشل فوکو (۱۹۸۶)، آنتونی گیدنر (۱۹۹۵)، پیر بوردیو (۱۹۸۵) و نقطه نظرات گرانقدر هانری لفور (۱۹۹۱) گردید.

همان‌گونه که در بخش نخست این مقاله گفته شد (سعیدی، ۱۳۹۱)، "هر فضا مستلزم، حاوی و معرف مناسبات اجتماعی است" (لفبور، ۱۹۹۱، صص ۸۲-۸۳)، بدینسان، فضای اجتماعی حاوی دو وجه *روابط اجتماعی بازتولید*^۴

۱. "مسالك و ممالك"، "صورالاقاليم"، "حدودالعالم" و يا "صوره الارض" از جمله عنوان بعضی از متون کهن جغرافیایی ایرانی-اسلامی است که به لحاظ معنایی با مفهوم اولیه و یونانی "جغرافیا" نزدیکی دارند. متأسفانه با حذف درس جغرافیای تاریخی از مجموعه درس‌های لازم برای آموزش جغرافیا، امروز دانشجویان و حتی بسیاری مدرسان جغرافیا کمتر با این کتاب‌های ارزشمند و نویسندگان آنها آشنایی دارند.

2. A culture in contraflow

۳. این‌گونه بحث‌ها را بویژه می‌توان در آثار بعضی جغرافیدانان آلمانی و آثار ایشان در باره "جغرافیای اجتماعی" پیگیری نمود (از جمله نک: بوبک، ۱۹۴۸ و ۱۹۶۱؛ لنگ، ۱۹۷۳؛ مایر و همکاران، ۱۹۷۷؛ فلیدنر، ۱۹۹۳؛ ورنل، ۲۰۰۸؛ وایشه‌هارت، ۲۰۱۰؛ کاتسیگ و هاینریتس، ۲۰۱۲). هانس بوبک، از بنیادگذاران مکتب مونیخ و بنیادگذار جغرافیای اجتماعی در جهان آلمانی‌زبان، جغرافیای اجتماعی را فراتر از شاخه‌ای از جغرافیای انسانی و به‌عنوان رشته‌ای مستقل بحساب می‌آورد (بوبک، ۱۹۴۸).

4. Social Relations of Reproduction

و روابط تولید^۱ است که هر دو کم و بیش بار مکانی دارند (همان، ص ۳۲). لغبور در توضیح می‌نویسد، از آنجا که "این دو دسته روابط (تولید و بازتولید) به‌نحوی تنگاتنگ هم‌پیوند هستند، تقسیم کار بر خانواده تاثیر گذارده و جزیی پیوسته با آن و از آن است؛ در مقابل، سازمان خانواده در تقسیم کار دخالت می‌جوید. با این وجود، فضای اجتماعی بایستی بین این دو تفکیک قائل شود - که در این کار همیشه موفق نیست، مگر برحسب مکانی‌کردن^۲ آنها" (همانجا).

افزون بر این، لغبور (۱۹۹۱: ۱۲۹) که فضا را نوعی شیوه تولید^۳ به حساب می‌آورد، در پاسخ به این پرسشها که "صورت موجودیت روابط اجتماعی^۴ به‌راستی چیست؟" "آیا این روابط جوهری هستند؟" "طبیعی یا اصولا مطلق هستند؟" می‌نویسد: "روابط اجتماعی تولید تنها هنگامی موجودیت اجتماعی خواهند یافت که بطور فضایی بروز نمایند؛ این [روابط] به شکل فضا تجلی می‌یابند، [یعنی] در یک فضا، که خود آن را تولید می‌کنند، تحقق می‌پذیرند." از نظر لغبور مفاهیم سه‌گانه حاصل از این بحث عبارتند از:

الف- عمل فضایی که شامل تولید و بازتولید و موقعیتهای استقراری خاص و ویژگی بستر فضایی هر یک از صورت‌بندی‌هاست؛

ب- تجلیات فضا^۵ که با روابط تولید و نظمی که این روابط جاری می‌سازند، در پیوند است؛ و

ج- فضاهای متجلی^۶، شامل نمادهای پیچیده آشکار و پنهان (صص ۳۱-۳۳).

بر این پایه، بایست پذیرفت که هر جامعه و امور مرتبط با آن، در هر مقیاس، خود به‌نحوی "فضایی" شکل می‌گیرد؛ بنابراین، جامعه در نظر جغرافیدانان امروزی "ضرورتا فضایی برپا می‌شود و سازمان فضایی آن تعیین‌کننده نحوه کارکرد(های) متفاوت آن است" (مسی، ۲۰۰۱: ۲۵۴؛ ضمنا در همین ارتباط، نک: لغبور، ۱۹۹۱). بدینسان، وجوه "مکانی"، "فضایی" و "اجتماعی" هر جامعه، در هر مقیاس، در هم تنیده، یکپارچه و تفکیک‌ناپذیر هستند.^۷

بدین ترتیب، تمام جوامع انسانی، اعم از کوچک و بزرگ، چه به‌صورت سکونتگاههای منفرد و چه به‌شکل سرزمینها و کشورها، نظامهایی فضایی را تشکیل می‌دهند که بسترهای ساختاری (اعم از ساختارهای محیطی-اکولوژیک تا ساختهای حقوقی)، از یک‌سو، و روابط و فعالیتها، از دیگرسو، چه مجزا و چه توامان، و نهایتا ماهیت و درجه توانمندیهای آنها موضوع بحث جغرافیدانان امروزی است. به سخن دیگر، نه تنها مکان و فضا بر رویهم جغرافیا را می‌سازند، بلکه پیوستگی این دو، همگام با زمان، روندی را برپا می‌دارند که طی آن "بازتولید

1. Relations of Production

2. Localization

3. Mode of Production

4. Mode of Existence of Social Relations

5. Representations of Space

6. Representational Spaces

۷. آنتونی گیدنز در نظریه "سازمان‌پذیری ساختاری" (Structuration Theory) خود، بی‌توجه به این سرشت مکانی-فضایی

جامعه، کوشش دارد توضیح دهد، چگونه نظام اجتماعی از طریق اعمال عادی افراد بازتولید شده، متحول می‌گردد (گیدنز، ۱۹۹۵:

۳۵؛ ضمنا نک: کینگ، ۲۰۰۰: ۳۶۲).

صورت‌بندی‌های اجتماعی و فرهنگی"، "صورت‌بندی زندگی اجتماعی" و "تحول طبیعت" بی‌وقفه درهم می‌آمیزند (ضمنا نک: توان، ۱۹۷۹؛ پرد، ۱۹۸۴؛ کرسول، ۲۰۰۴). بدینسان، فضا، یا آنچه که گاهی "فضای جغرافیایی" خوانده می‌شود، اصولاً فضای اجتماعی است و فضای (اجتماعی) یک تولید (اجتماعی) است (لفبور، ۱۹۹۱: ۲۶).

فضای جغرافیایی اصطلاح عامی است که مبین موضوع اصلی علم جغرافیای نوین است و ماهیتا معنایی وسیع‌تر از ادراک عام غیرجغرافیدانان از آن دارد. اگرچه فضای جغرافیایی کلیتی یکپارچه است، اما در نگاه نظام‌وار (سیستمی) دو وجه اصلی و ظاهراً مجزا (به‌مثابه دو خرده‌نظام) دارد: وجه محیطی - اکولوژیک و وجه اجتماعی - اقتصادی. بدینسان، این دو وجه فضای جغرافیایی دو روی چهره و ماهیت یک "فضای یکپارچه" عینی را نمایندگی می‌کنند؛ این همان نکته‌ای که ورلن (۱۹۹۳: ۱۳۹) در پردازش، تبیین و درک نظریه خود از آن به عنوان "چارچوب‌های اجتماعی - فرهنگی و طبیعی - مادی" یاد می‌کند.

افزون بر این، از آنجا که انسان امروزین برای پاسخگویی به نیازها و کنجکاویهایی خویش، تمام سطح کره خاک را به‌نحوی بیسابقه زیر تاثیر قرار داده است، می‌توان تصور کرد که تمام فضاهای موجود بر سطح زمین، به نوعی، "فضای انسانی" و به تعبیری، "فضای اجتماعی" و در نهایت پدیده فضایی به حساب می‌آیند. بدینسان، جغرافیا جوامع انسانی را جدا از "مکان مطلق" و "مکان استقرار" آنها بررسی نمی‌کند، بلکه فراتر از این، آنها را کلیتی پیچیده از روابط گوناگون و مناسبات پُردامنه می‌پندارد که نهادها و تاسیسات هر یک از آنها، قاعدتاً، رنگ و بوی "فضایی - فرهنگی" خاص خود را دارد. به سخن دیگر، روابط، مناسبات و نهادها و تاسیسات اجتماعی جوامع مختلف در خلاء پدیدار نمی‌گردند، بلکه هر یک در بستری مکانی - فضایی شکل می‌گیرند و بر بنیاد فضاهای ایجاد خود، به‌نحوی نظام‌وار حرکت می‌کنند و دگرگونی می‌پذیرند.^۱ در همین راستا، همان‌گونه که پیش از این آمد، حتی فضاهای مجازی که گاهی "فضاهای لامکان" خوانده می‌شوند هم دارای سرشت مکانی - فضایی - زمانی و برآمده از آن هستند (ضمنا نک: گیرین، ۲۰۰۰؛ هرنس، ۲۰۰۴).

واقعیت این است که امروز، افزون بر علم جغرافیا، علوم مختلفی، از جمله اقتصاد، جامعه‌شناسی، برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای و دیگر رشته‌های تخصصی، هر یک در مطالعات "فضایی" سهمی بر عهده گرفته‌اند؛ به‌عنوان نمونه، مارک گوتدینر - جامعه‌شناس امریکایی - در مطالعات شهری پیشنهاد می‌کند که در ارزیابی و شناخت فرایندهای فضایی و روندهای تحولی شهر بایستی قاعدتاً به الگویی از مطالعات دست یافت که بتواند حاوی عناصر و جنبه‌های گوناگون زندگی شهری و بازتاب دهنده "تعامل متقابل فضا، فرهنگ، دولت، حرکات و جنبشهای اجتماعی و روند تکوین سرمایه‌داری" باشد (گوتدینر، ۲۰۰۱). گوتدینر برای فضای شهری، بویژه فضای کلانشهری، اصطلاح تازه‌ای را به کار برد که عبارت بود از "منطقه چند هسته‌ای کلانشهری"^۲. منظور او

۱. بی‌سبب نیست که تالکوت پارسونز (۱۹۷۹-۱۹۰۲) به عنوان اثرگذارترین نظریه‌پرداز معاصر در دایره اندیشه‌ورزی جامعه‌شناختی (گولدرن، ۱۹۷۴: ۲۱۰؛ ریتزرت، ۲۰۰۹: ۸۶)، با تاکید بر نظام‌وارگی جوامع انسانی، در بحثهای نظری خود (به تاسی از پارتو)، در عوض "جامعه" از اصطلاح "نظام اجتماعی" سخن می‌گوید (پارسونز، ۱۹۵۱).

۲. Multinucleated Metropolitan Region

از این این مفهوم تازه، عرصه‌ای بود که "منطقه هسته اصلی" و هسته‌های اطراف کلانشهر، از جمله محله‌های پیرامونی^۱ را شامل می‌گردد. به سخن دیگر، در نظر او "منطقه چندهسته‌ای کلانشهری" در اصل شامل شهر بزرگ (اصلی) است، اما مراکز کوچکتری که در طول آن رشد می‌کنند را نیز شامل می‌گردد. او بر همین مبنا اظهار می‌دارد، اقتصاد سرمایه‌داری متاخر بر روابط تولید و مصرف فضای منطقه‌ای کلانشهری^۲ استوار است (گوتدینر، ۲۰۰۱، VII)؛ او در توضیح رویکرد خود ادامه می‌دهد، به واسطه پویای درونی کلانشهری، شکل نوینی از فضا بر مبنای عدم تمرکز^۳ پدیدار می‌گردد که نه تنها به عدم تمرکز یا پراکنش^۴ افراد و فعالیتها در طول منطقه کلانشهری، بلکه ضمناً به بازتمرکز^۵ در فضاهای جدید، حتی فضاهایی که از طریق نوسازی^۶ در شهر مرکزی ایجاد شده‌اند، منجر می‌گردد (همو، X). گوتدینر با تأکید بر مفهوم ترکیبی "سازمان فضایی-اجتماعی" شهر، آن را "محصول مستقیم روابط متقابل و تعامل بین روندهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، به شیوه‌ای که به جغرافیای منطقه‌محور^۷ نواحی کلانشهری مربوط می‌شود"، معرفی کرده، این رویکرد را "تولید اجتماعی فضا"^۸ می‌نامد (گوتدینر، ۱۹۸۵: ۱۹۶). گوتدینر بر این باور است که این رویکرد هم در تقابل با تعصبات اقتصاد سیاسی مارکسیستی است و هم در تعارض با جریان فکری اکولوژی (همانجا). ویژگیهای رویکرد "تولید اجتماعی فضا" در نظر گوتدینر به شرح زیر است:

الف- نخست، دانش نوین صورتبندیهای فضایی با درک این واقعیت آغاز می‌شود که روابط فضایی و همچنین روابط زمانی برای تمام جنبه‌های سازمانبندی اجتماعی... صادق است... افزون بر این، مدل‌های مبتنی بر اقتصاد سیاسی، چه از نوع مارکسیستی آن (هاروی، ۱۹۸۱) و چه از نوع نئو-ریکاردویی آن (اسکات، ۱۹۸۸)، نمی‌توانند به درستی به تبیین الگوهای اجتماعی- فضایی توسعه مناطق چندهسته‌ای بپردازند. بدینسان، لازم است، تمام مدل‌های کهنه شده اندیشه‌ورزی را کنار بگذاریم و به شیوه‌ای تلفیقی، ملهم از ساختارگرایی، به تبیین "تولید فضا" بپردازیم (گوتدینر، ۱۹۸۵: ۱۹۷).

ب- دومین ویژگی تولید اجتماعی فضا بر این نکته تأکید دارد که پدیده‌های جغرافیایی و جمعیتی نمایانگر نیروهای اجتماعی هستند که با یکدیگر در تعامل قرار داشته، به یکدیگر به نحو متقابل پیوند خورده‌اند. بدینسان، گسترش و توسعه فضایی، در چارچوب خاص اجتماعی قابل فهم است؛ و

ج- سومین ویژگی که به ویژگی دوم نیز مرتبط است، برخلاف روش مرسوم که صورتبندی و شکل شهر و مراحل رشد و گسترش آن را در شیوه تولید سرمایه داری، تک‌تک ارزیابی می‌کند، این رویکرد حاکی از تداوم و تحول دوره‌های رشد است و آنها را بصورت فرایندی یکپارچه می‌بیند. به همین ترتیب، صورتبندی شهر در این

1. Suburbs

2. Regional Metropolitan Space

3. deconcentration

4. decentralization

5. recentralization

6. renovation

7. Region-wide Geography

8. Social Production of Space

فرایند بصورت توامان، همراه با تغییرات دوره‌ای قابل فهم است. به‌سختی دیگر، صورت‌بندی‌های فضایی و شیوه‌های تولید در روندی مداوم به یکدیگر پیوند می‌خورند و در مراحل مختلف گسترش و تغییر حضور می‌یابند (همان، ۱۹۸-۲۰۰).

اگرچه این سخنان تازگی چندانی ندارند (نک: لفور، ۱۹۹۱؛ ورن، ۱۹۹۳)، اما نشان می‌دهد که اندیشمندان رشته‌های دیگر چگونه به‌مباحث اصالتا جغرافیایی، بی‌توجه به‌چندجنبه‌ای بودن آنها، علاقه نشان می‌دهند. با این وجود، این‌گونه مباحث می‌توانند به‌درستی هم به پیشبرد نظری-ادارکی و هم کوشش در راستای توسعه "نظامهای فضایی" در قالب برنامه‌ریزی فضایی یاری رسانند.

فضا به‌لحاظ معرفت‌شناختی، از طریق درک ذهنی یا تجرید دامنه و مرزهای واحد مکانی و به‌واسطه تبیین عرصه‌های خاص کنش-واکنش انسانی، یعنی توان برخورد گروه‌های اجتماعی در مکان تشخیص داده می‌شود. نوع و دامنه این برخورد، در عمل، شکل‌دهنده و در عین حال، متأثر از کارکردهای بنیادین (مجموعه‌فعالیتها و روابط) آن اجتماع در واحد مکانی مورد نظر است. بدین ترتیب، فضا می‌تواند مفهومی اساسی، اما کلی بحساب آید. بنابراین، نحوه ادراک ذهنی فضا نزد افراد و گروه‌های مختلف انسانی، از لحاظ سطح و مقیاس، متفاوت است. توجه به بُعد مقیاس حاوی ۲ جنبه اساسی زیر است:

- مقیاس مورد استفاده در درک ذهنی پدیده‌های بیرونی- از جمله فضا- و تاثیر آن بر تعبیر و تفسیر آن؛ و
- نحوه و دامنه متفاوت درک و رفتار افراد نسبت به ادراک و رفتار گروه یا اجتماع کارکردی که بدان تعلق دارند.

علاوه بر مقیاس، بُعد فاصله نیز در درک فضا عنصری تعیین‌کننده بشمار می‌آید. بنابراین، فضا ممکن است، به‌تفاوت، در مقیاسها و ابعاد متنوعی ادراک شود. این ابعاد و مقیاسها بصورت و در انواع فضاها تجلی می‌یابند. بدینسان، انواع فضاها را که در واقع در هم‌تنیده هستند، می‌توان بصورت مجرد و به شرح زیر تفکیک نمود:

- **فضای شخصی**، یعنی عرصه‌ای که در آن فرد، به‌عنوان وجودی مستقل، دست به عمل و نقش‌پذیری می‌زند. این نوع فضا، قلمرویی کوچک و شخصی است که در اختیار خود فرد قرار دارد و او در قالب آن، نسبت به پدیده‌ها و رخدادهای بیرونی (و دیگر افراد) دست به ادراک و عمل می‌زند.^۱

- **فضای زندگی**، یعنی عرصه‌ای خصوصی که خانوار یا خانواده در آن زندگی می‌کند. فضای شخصی و فضای زندگی، بنا بر ماهیت، ممکن است موجب نوعی تفاوت و جدایی‌گزینی نسبت به دیگران شود. درجه و دامنه این جدایی‌گزینی همیشه و همه جا یکسان نیست و به نوع ادراک، ارتباط و دامنه تعلق فرد یا خانوار به‌دیگر افراد و خانوارها بستگی دارد؛

- **فضای کار** که در آن، ضمن پرداختن به فعالیت فردی یا مشترک، مبادله اطلاعات نیز میان افراد و گروه‌های همگن و هم‌منفعت صورت می‌پذیرد. این فضا در محیط‌های روستایی یا فضای شهرهای کوچک

^۱. گیدنز (۲۰۰۶: ۱۴۵) با رنگ‌وبویی جبرگرایانه، می‌کوشد بین رفتار اروپاییان و ساکنان خاورمیانه در فضای خصوصی تفاوت‌های اساسی قائل شود.

ممکن است دامنه‌ای بسیار وسیع و در حد کل سکونتگاه و یا دامنه‌ای محدود و در حلقه چند خانوار و یا حتی یک خانوار معین داشته باشد. نوع و مناسبات تولیدی و دامنه روابط فرهنگی- اجتماعی در تعیین گستره این فضا نقش بارزی برعهده دارد؛

- **فضای همسایگی**، یعنی عرصه‌ای که دو یا چند واحد مسکونی را در محیطهای شهری و روستایی با یکدیگر در ارتباطی تنگاتنگ قرار می‌دهد. در همین عرصه فضایی است که روابط و منافع مشترک واحدهای همجوار (همسایگی) تحقق می‌پذیرد و از آن حفاظت و پاسداری می‌شود؛

- **فضای سکونتگاهی**، شامل تمام انواع عرصه‌های محیطی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و کالبدی کل یک اجتماع و یا بخشی از آن، محله یا واحد همسایگی است. در این فضا، نه تنها روابط و مناسبات گوناگون افراد و گروهها جریان می‌یابد، بلکه کنترل اجتماعی نیز تحقق می‌پذیرد. فضای سکونتگاهی، بویژه در محیطهای کوچک شهری و روستایی، در شرایط متعارف، گویای یکپارچگی و نوعی اتحاد جماعت در برابر دیگران است؛

- **فضای بین‌سکونتگاهی**، یعنی عرصه‌ای که نوع و دامنه روابط و مناسبات یک سکونتگاه را با سکونتگاههای دیگر، اعم از شهری یا روستایی، تعیین می‌کند. بدین ترتیب، روابط بین‌سکونتگاهی، از جمله روابط روستا- روستا، شهر- شهر و همچنین شهر و روستا، در این فضا جریان می‌یابد. گستره این فضا، از لحاظ مقیاس، ممکن است محلی یا ناحیه‌ای و از نظر شعاع عینی عمل، ۱۰ تا ۲۰ کیلومتر باشد.

- **فضای منطقه‌ای** یا عرصه‌ای که مجموعه‌های شهری و روستایی را در بر می‌گیرد و تعامل بین افراد، گروهها و سکونتگاهها در آن، ابعاد دامنه‌داری را شامل می‌گردد. شعاع تعامل در فضای منطقه‌ای ممکن است تا چند ۱۰ کیلومتر و حتی بیشتر باشد. این گونه فضا برای محیطهای کوچک شهری و روستایی گاهی فضای اثرپذیری خوانده می‌شود؛

- **فضای ملی**، عرصه‌ای فراگیر که محیطهای شهری و روستایی را نه فقط در برابر عوامل و نیروهای تأثیرگذار بیرونی- از جمله برنامه‌ها و سیاست‌گذاریهای عمومی- قرار می‌دهد، بلکه جایگاه کارکردی انواع سکونتگاهها را در محاسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و اقتصادی، در مقیاس سرزمینی، مشخص می‌سازد؛ و

فضای جهانی یا عرصه‌ای که بصورت مستقیم و غیرمستقیم بر محیطهای شهری و روستایی در سطح ملی اثرگذار است و در مناسبات امروزی، در چارچوب دهکده جهانی، گویای دامنه تعامل، نحوه نقش‌پذیری و شکل پاسخگویی فضاهای مختلف در برابر تحولات جهانی است (سعیدی، ۱۳۸۷ح).

شالوده‌های پارادایم فضایی

بسیاری از بنیادهای پارادایم فضایی به نظریه‌هایی باز می‌گردد که "نظریه مکان مرکزی" والتر کریستالر یکی از نخستین آنها است. البته، پیش از او نیز کسانی به اهمیت مباحث فضایی و نحوه استقرار فعالیتها پرداخته بودند، اما بحث در باره نحوه استقرار سلسله‌مراتبی سکونتگاهها اصالتا به مطالعات کریستالر باز می‌گردد. در واقع، این

شالوده‌ها با نظریه‌ها، مدلها، رویکرد و البته مفاهیمی همراه بوده است که در اینجا برخی از آنها، هرچند به اجمال، معرفی می‌گردند (برای بحث بیشتر، از جمله نک: سعیدی و جسینی حاصل، ۱۳۸۸).

نظریه مکان مرکزی:^۱ "اصل مرکزیت" یا نظریه مکان مرکزی توسط والتر کریستالر- جغرافیدان آلمانی- با انتشار کتاب *مکانهای مرکزی در جنوب آلمان* (۱۹۳۳م)، معرفی شد. او به انگیزش درسهای استاد خود، روبروت گرادمان، و با توجه به مطالعات پیشین یوهان فُن تونن، آدنا وبر، ورنر زومبارت، آلفرد وبر و ماکس وبر، به شناسایی مکانهای مرکزی در جنوب آلمان پرداخت، تا ضمن فراهم آوردن زمینه‌های نظری- اقتصادی لازم برای طبقه بندی منطقی سیاسی- اداری، به قانونمندیهای جغرافیایی- اقتصادی حاکم بر تعداد، وسعت و پراکندگی سکونتگاههای شهری دست یابد. به سخن دیگر، کریستالر به دنبال پاسخگویی بدین پرسش اساسی بود که چگونه می‌توان به تبیین وسعت، تعداد و پراکنش شهرها پرداخت، تا از آن طریق، بتوان به قانونمندیهای دست یافت؟ به عبارت دیگر، آیا وسعت و پراکندگی شهرها اصولاً تابع قانونمندیها است؟ و آیا شناخت این قانونمندیها امکان‌پذیر است؟ بر این بنیاد، او با دستیابی به شبکه‌ای معین- متشکل از کوچکترین آبادیهای روستایی تا بزرگترین واحدهای شهری- اظهار داشت، "در عین حال که استقرار سکونتگاهها بی‌قاعده و خودبه‌خودی به نظر می‌آید، پراکنش آنها از نظم و انتظام خاصی تبعیت می‌کند که چه‌بسا از نظر پنهان است؛ این نظم را باید جستجو کرد و قانونمندیهای مرتبط با آن را دریافت.

پرسش اساسی دیگر، این واقعیت بود که چرا در پاره‌ای نواحی بیشتر سکونتگاههای روستایی و در برخی دیگر، کانونها و مراکز شهری، حتی بصورت متراکم و ظاهراً بی‌معنا، استقرار یافته اند، و در مقابل، بعضی نواحی اصولاً فاقد مرکز شهری و یا حتی مرکز بازاری هستند؟ بدینسان، کریستالر به معرفی ۳ جنبه اساسی، به شرح زیر می‌پردازد:

- در سطح مناطق پیوسته با تعداد زیاد مکانهای مرکزی با رتبه پایین، یعنی با اهمیت و وسعت کمتر و در مقابل، تعداد نسبتاً کم مکانهای مرکزی با اهمیت و وسعت نسبی بیشتر و همچنین تعداد معدودی مکانهای مرکزی با رتبه بالا و نهایتاً، با یکی- دو مکان مرکزی برخوردار از بالاترین رتبه روبرو هستیم. این بدان معناست که بطور کلی، در کنار تعداد زیادی لکه‌های بازاری و سکونتگاههای کوچک و بسیار کوچک، تنها تعداد معدودی سکونتگاههای بزرگ وجود دارد. بدین ترتیب، هر چه سکونتگاهها بزرگتر باشند، تعداد آنها در سطح مربوط به خود، کمتر خواهد بود؛

- در سطح مناطق، در جاهایی سکونتگاههای شهری بزرگ با جمعیت زیاد و متراکم و در جاهای دیگر، این نوع سکونتگاهها معدود و با جمعیت کمتر مشاهده می‌شوند. بنابراین، آیا پراکنش فضایی مکانهای مرکزی متعلق به سطوح بالا، اتفاقی است یا آن که استقرار فضایی آنها در هر ناحیه/ منطقه از قانونمندیهایی معین تبعیت می‌کند؟

- استقرار سکونتگاههای یک منطقه، از سکونتگاههای کوچک منزلگاهی تا لکه‌های بازاری و تا بزرگترین کانونهای شهری (کلانشهرها)، براساس وسعت و اندازه (سطح)، از نظم و ترتیبی خاص تبعیت می‌کند. بر این مبنا، می‌توان سکونتگاههای مختلف را برحسب وسعت و اندازه و به تبع آن، عملکردهای هر یک، در چارچوبی منظم، سطح بندی نمود.

در نظر کریستالر، با توجه به این پیش فرضهای مبنایی، محتمل‌ترین شکل سازمان فضایی، شبکه مکانهای مرکزی خواهد بود؛ شبکه‌ای که متشکل از مراکز و کانونهای مختلف سکونتگاهی بر مبنای یک سلسله مراتب منظم است. به این ترتیب، شبکه مکان مرکزی بر اساس ۲ اصل عمده پدیدار می‌گردد:

- نخست اینکه، تمام کالاها و خدمات مورد نیاز کل منطقه توسط تعداد معدودی از مراکز تامین و عرضه می‌شوند؛ و

- دیگر اینکه، یک مکان مرکزی با سطح و رتبه معین، کالاها و خدمات مرتبط با جایگاه خود و ضمناً تمام کالاها و خدمات با رتبه کمتر از سطح خود را عرضه می‌کند.

بر همین مبنا بود که کریستالر سکونتگاههایی را که برای حوزه پیرامونی خود مرکزیت دارند، مکان مرکزی نامید؛ یعنی مراکزی که نه تنها کالاها و خدمات مورد نیاز خود را تامین می‌کنند، بلکه علاوه بر آن، نیازهای مرتبط سکونتگاههای کوچکتر پیرامونی را نیز برآورده می‌سازند (ضمناً نک: سعیدی، ۱۳۸۷ ب).

الگوی سکونتگاهی:^۱ الگوی سکونتگاهی یعنی نحوه پراکنش مجموعه‌های جمعیتی در ابعاد و اندازه‌های مختلف. مطالعه انواع پراکنش سکونتگاهی مقوله‌ای بسیار پر دامنه است که در مقیاسهای مختلف و با رویکردهای متفاوت به انجام می‌رسد. یکی از رویکردهای اصلی در این زمینه عبارت است از مطالعه نحوه شکل پذیری و تکوین الگوهای سکونتگاهی در گذر زمان. این رویکرد مبتنی بر بُعد تاریخی هم بصورت میدانی و عملی و هم به شیوه کلی‌تر، با بهره‌گیری از مدلهای پراکنش فضایی یا عمران/راضی مورد بررسی قرار می‌گیرد. امروز، تحلیل الگوهای سکونتگاهی موجود از طریق مدل‌سازی و روشهای کمی رواج و توسعه یافته است و در مورد نحوه پراکنش سکونتگاههای شهری و روستایی - هر دو - بکار می‌رود. در همین زمینه، توجه به سنجش برخورداری از *انتظام* در الگوهای سکونتگاهی با استفاده از تحلیل نزدیکترین همسایه رواج یافته است که از طریق آن، نحوه توزیع سکونتگاهها، به تفاوت، بصورت‌های متنوع اتفاقی، منظم و مجتمع تعیین می‌گردد.

تحلیل الگوی سکونتگاهی بر مبنای اصول نظری نظریه مکان مرکزی پیشرفت زیادی داشته است. این نظریه نه تنها نحوه استقرار یا فاصله‌بندی سکونتگاهها، بلکه افزون بر آن، وسعت و اجزای کارکردی آنها را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. قواعد نظریه مکان مرکزی برای بررسی الگوی عینی سکونتگاههای روستایی در بسیاری از مناطق جهان مورد استفاده بوده است (نک: وایت، ۲۰۰۱؛ ضمناً سعیدی، ۱۳۸۷ الف، صص).

سلسله مراتب سکونتگاهی^۱: سلسله مراتب سکونتگاهی براساس الگوی استقرار فضایی سکونتگاهها و بر حسب رتبه، سطح و جایگاه عملکردی آنها در سطح ملی یا منطقه‌ای تبیین می‌گردد. به‌سختن دیگر، در یک عرصه جغرافیایی معین، با توجه به قانونمندیهای خاص محیطی - اکولوژیک و اجتماعی - اقتصادی موثر در تعیین روابط و مناسبات فضایی، جایگاه سلسله مراتبی هر یک از سکونتگاهها تعیین می‌شود.

آنچه که در این ارتباط اهمیت دارد، نیروی پویا و اساسی پدید آورنده ساختار فضایی، یعنی صورت انواع تقاضاها و امکان عرضه کالاها و خدمات گوناگون، با توجه به قابلیت جابجایی و دسترسی به آنهاست. حجم کنش متقابل بر این اساس (یعنی میزان مبادله) قاعدتا به مقادیر کل انرژی عرضه و تقاضا در بخشهای مختلف در حال کنش متقابل بستگی دارد که غالباً بر مبنای جمعیت تعیین می‌گردد. البته در این میان، فاصله نقشی تعیین کننده در دامنه کنش متقابل دارد که همراه با تقاضا، در تعیین وسعت حوزه بازار (مبادله)، عرضه تولید کشاورزی و نیز نحوه شکل‌پذیری مبتنی بر سلسله مراتب کارکردها و پاسخگویی به نیازهای مراکز تاثیر می‌گذارد (لوید و دیکن، ۱۹۹۱؛ ضمنا نک: سعیدی، ۱۳۸۷ ج).

قاعده رتبه - اندازه^۲ و سلسله مراتب سکونتگاهی: براساس میزان جمعیت مراکز سکونتگاهی، بطور کلی، نوع نوع دیگری از نظم و ترتیب عینی مورد بررسی و شناسایی قرار گرفته است. اگر مراکز سکونتگاهی براساس جمعیت رده بندی شوند، در غالب موارد آشکار می‌گردد که وسعت (اندازه) یک مرکز با رتبه آن در فهرست تهیه شده از مراکز نسبت معکوس دارد. البته این نوع رابطه در اوایل سده ۲۰ میلادی شناخته شد، اما بررسی نخستین بار زیپف^۳ در سال ۱۹۴۹م به قاعده رتبه - اندازه توجه ویژه‌ای نمود.^۴ بدینسان، از این طریق می‌توان مسأله سازگاری نحوه پراکنش مبتنی بر رتبه - اندازه و سلسله مراتب کارکردی را بررسی نمود. برخی عقیده دارند، این دو جنبه با یکدیگر ناسازگار هستند، زیرا سلسله مراتب موید پراکنش پلکانی مراکز و الگوی رتبه - اندازه، یک روند مداوم و پویا است. البته باید تاکید نمود، سلسله مراتبی که کریستالر و لوش عرضه می‌داشتند، بر کارکرد مبتنی بود و نه میزان جمعیت و همانگونه که دیدیم، این دو با وجود پیوند و ارتباط، مترادف نیستند. همانطور که گذشت کارکردهای مکان مرکزی تنها بخشی از مجموعه کارکردهای عمومی یک سکونتگاه بشمار می‌رود. از سوی دیگر، قاعده رتبه - اندازه با معیاری بسیار کلی‌تر، یعنی با چگونگی جایگاه فضایی - جمعیت سکونتگاه ارتباط نزدیکی دارد. نکته دیگر اینکه بیشتر بررسیهای مرتبط با سلسله مراتب مکانهای مرکزی به

1. Settlement Hierarchy
2. Rank-Size Rule
3. George Kingsley Zipf (1902-1950)

۴. این قاعده براساس این فرمول استوار است: $Pr = \frac{P_i}{r^q}$ یعنی جمعیت (p) هر شهر با رتبه معین برابریست با جمعیت بزرگترین شهر (شهر درجه اول = pi) بر رتبه شهر مورد نظر (q ضریبی است که معمولاً برابر ۱ است). اگر این محاسبه به صورت لگاریتمی ترسیم شود، این رابطه به شکل خطی صاف و نزولی در خواهد آمد که زاویه شیب آن برابر با ۱- خواهد بود.

نواحی کوچک محدود می‌شوند، حال آنکه قاعده رتبه-اندازه براساس نظامهای بزرگ ملی (کشوری) پیاده شده است (لوید و دیکن، ۱۹۹۱؛ ضمنا نک: سعیدی، ۱۳۸۷ج).

مکان‌گزینی و مکانیابی:^۱ مکان یک سکونتگاه عبارت است از محل استقرار و برپایی آن بر سطح زمین. تصمیم‌گیری در انتخاب این مکان از سده‌ها پیش پیوسته در ارتباط با عوامل مکانی- موقعیتی چندی به انجام رسیده و می‌رسد. برخی از این عوامل در طول تاریخ عبارت بوده اند از:

- امکان امنیت و دفاع؛
- دسترسی به آب کافی و مناسب؛
- سهولت در دسترسی به سکونتگاههای دیگر و مکانهای مختلف دور و نزدیک؛
- دوری از خطر سیل و سیلاب؛
- وجود اراضی حاصلخیز قابل زرع؛ و
- دسترسی به مواد تأمین‌کننده سوخت و مصالح ساختمانی.

اثرگذاری بسیاری از این عوامل را بویژه در برپایی سکونتگاههای انسانی هنوز هم می‌توان، برای مثال، در نام بسیاری از شهرها و روستاها، نه تنها در ایران، بلکه در سرتاسر جهان، بازیافت. علاوه بر این، همین گونه عوامل در شکل‌بخشی به سکونتگاههای جدید پیوسته اهمیت داشته‌اند. به سخن دیگر، شکلها و الگوهای سکونتگاهی هسته‌ای، خطی، پراکنده، مجتمع و مانند آن خبر از اثربخشی این عوامل دارد. از این گذشته، اندازه و وسعت و نیز امکان رشد و گسترش واحدهای سکونتگاهی و نیز جایگاه آنها در سلسله مراتب سکونت (مزرعه مسکونی، دهکده، روستا، شهرک روستایی، شهرک، شهر و ...)، در بسیاری از موارد، بازتابی گویا از دامنه اثربخشی این عوامل بشمار می‌رود.

در این ارتباط، مفهوم مکان‌گزینی و مکانیابی به هم نزدیک است؛ بطور کلی، انتخاب مکانی برای استقرار بطور متعارف را مکان‌گزینی می‌گویند، اگرچه مکان انتخابی ممکن است مناسبترین مکان نبوده. حتی اصولاً مکان مناسبی نباشد. این اصطلاح با/استقرار مکانی خویشاندوی معنایی دارد. در مقابل، مکانیابی عبارت است از فرایند اندیشیده انتخاب مناسبترین مکان برای استقرارهای جدید، با توجه به شرایط و ویژگیهای عمومی زمین. در مکان‌گزینی عوامل و نیروهای گوناگونی در مکان‌گزینی و شکل‌پذیری سکونتگاهها دخالت دارند که باید- بر اساس اصول- در هرگونه فرایند مطالعاتی، بویژه بررسیهای مکانیابی سکونتگاهها مدنظر قرار گیرند. اگرچه نحوه اثرگذاری عوامل و نیروهای مکان‌گزینی، بیش از هر چیز، به ویژگیهای زیربنایی بستر محیطی و ساختهای بوم‌شناختی بستگی دارد، اما محرک اصلی در این فرایند، مجموعه انگیزه‌هایی است که برای پاسخگویی به نیازهای اساسی و صورت تقاضاهای بنیادین، به صور مختلف، در میان گروههای انسانی بروز می‌یابد. از این رو، شکل و شیوه متنوع مکان‌گزینی سکونتگاههای انسانی در نتیجه اثربخشی نحوه عینیت‌یابی این انگیزه‌ها، به

شکل‌های مختلف تحقق می‌پذیرد و در نتیجه، سکونتگاه‌ها از یک ناحیه به ناحیه دیگر، هم از نظر ساختاری و هم از لحاظ کارکردی، به صورت متفاوتی پدیدار می‌گردند.

در ارتباط با مکانیابی، گرچه به واسطه وضعیت‌های اضطراری، همچون به هنگام بروز سوانح طبیعی، مانند سیل و زلزله، ممکن است برپایی فوری مکان‌های جدید برای اسکان افراد و گروه‌های انسانی آسیب دیده، امری اجتناب ناپذیر جلوه کند، اما ایجاد و برپایی اصولی مکان‌های جدید سکونت، قاعدتاً بایستی پس از بررسی راه‌های بدیل، حتی المقدور، راهکار/اسکان نهایی بشمار آید. بدینسان، نوع و موقعیت محل جدید اسکان ممکن است از یک سکونتگاه موجود یا استقرارگاه خودجوش و ناگهانی (اضطراری) در عرصه‌ای گسترده، تا سکونتگاهی منظم و برنامه‌ریزی شده و حتی یک کانون جمعیتی (مثلاً شهرک) در یک ناحیه معین تفاوت پذیرد.

برنامه ریزی اسکان، مکانیابی و انتخاب محل به منظور تامین سرپناه، پیوسته مستلزم فراهم‌سازی سایر زمینه‌ها، کمک‌ها و امکانات بوده است. بنابراین، در ارتباط با ارزیابی کلی نیازها و برنامه‌ریزی برای پاسخگویی فوری به آنها، چنین الزاماتی را باید در نظر گرفت. آنچه در این میان اساسی بشمار می‌رود، این است که در هر شرایط و وضعیتی، نقطه نظرات مردمان ذینفع پیوسته بایستی در اولویت قرار گیرد. به‌سختی دیگر، تصمیم‌گیری‌ها بایستی به عنوان جزیی از رویکرد هماهنگ برآمده از مشورت با کارشناسان و نیز نقطه‌نظرات افراد و گروه‌های ذیربط بحساب آید. در این ارتباط، گذشته از مشارکت مردمی، همکاری متخصصان رشته‌های مختلف، از جمله زمین‌شناسی، معماری، جغرافیا و برنامه‌ریزی، جامعه‌شناسی، مهندسی عمران و بهداشت عمومی مورد نیاز است. بطور کلی، مکانیابی سکونتگاه‌ها به دلایل مختلف مطرح می‌شود؛ از آن جمله است:

- بروز سوانح طبیعی و حوادث غیرمترقبه؛

- جابجایی سکونتگاه‌ها به دلایل مختلف محیطی، اجتماعی-اقتصادی و یا سیاسی؛

- ادغام سکونتگاه‌های کوچک؛ و

- ضرورت ایجاد و برپایی سکونتگاه‌های جدید.

افزون بر این، مکانیابی به معنای جایابی مناسب برای تاسیسات و پدیده‌های انسان‌ساخت، همچون سدها و مجموعه‌های صنعتی، نیز به کار می‌رود.

در فرایند مکانیابی، آشنایی با شرایط محلی، هم از نظر شناسایی خصوصیات محل اولیه زندگی افراد و گروه‌های ذیربط و هم ویژگی‌های محل جدید و همچنین بررسی و پندآموزی از تجربه‌های گذشته در زمینه‌های مشابه، از اهمیت زیادی برخوردار است. آنچه که به عنوان معیارهای اولیه مکانیابی مطرح می‌شود، در عمل، بر زمینه‌ها و نیازهای اساسی زندگی جمعی در یک مکان استوار است. برخی از این نکات و جنبه‌ها عبارتند از:

- امکان پاسخگویی به نیازهای اجتماعی؛

- دسترسی به منابع آب کافی؛

- وجود فضاهای آزاد (عرصه‌های باز)؛

- امکان دسترسی به خدمات و امکانات گوناگون؛

- رعایت ملاحظات زیست‌محیطی؛

- شکل و ساختار زمین، پوشش زمین و خاک؛ و
- حقوق ملکی زمین.

افزون بر اینها، در انتخاب محل و مکانیابی سکونتگاههای جدید رعایت اصول و ابعاد توسعه پایدار که مورد وفاق عام کارشناسی است، از الزامات بنیادین بشمار می‌رود. برای توسعه پایدار، از دیدگاههای مختلف، ابعاد گوناگونی در نظر گرفته می‌شود، اما آنچه که قاعدتا به عنوان ابعاد اصلی این نوع رویکرد به توسعه مطرح می‌گردد، عبارت است از ابعاد محیطی - اکولوژیک، اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی؛ و نهادی - سیاسی. البته، مجموعه این ابعاد مستلزم تاکید بر بُعد مکانی - فضایی است (برای بحث بیشتر، نک: سعیدی و حسینی حاصل، ۱۳۸۸؛ سعیدی، ۱۳۸۷).

مدل مرکز - پیرامون^۱: مرکز - پیرامون مدلی است برای تبیین نحوه پراکنش فضایی فعالیتهای انسانی بر مبنای توزیع ناهمگون قدرت به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. اساس این مدل بر نظریه وابستگی و بویژه نظریات رائول پربیش^۲ در باره توسعه نیافتگی کشورهای امریکای لاتین (پربیش، ۱۹۶۲؛ ۱۹۶۳)، با تاکید بر ابعاد فضایی رابطه مرکز با پیرامون استوار است. بطور کلی و در مقیاس کلان جهانی، در این مدل کشورهای صنعتی به عنوان مرکز و کشورهای غیرصنعتی به عنوان حاشیه یا پیرامون قلمداد می‌گردند. سازوکارهای حاکم بر نوع روابط و مناسبات جاری بین این دو دسته کشورها، ریشه‌های اصلی توسعه نیافتگی بشمار می‌روند. مطابق این مدل در مقیاس خرد، دو جزء اصلی نظام سکونتگاهی عبارتند از مرکز، به مثابه کانون قدرت و سلطه (که چه بسا خود نیز زیر سلطه مرکز بزرگتری باشد) و پیرامون، به مثابه جزء وابسته به کانون مرکزی. این گونه وابستگی در نتیجه نابرابری بین مرکز و پیرامون در مبادله کالاهای تولیدی، تمرکز قدرت اقتصادی، نوآوری، رشد اقتصادی و فعالیت تولیدی پدیدار می‌گردد.

مدل مرکز - پیرامون در بسیاری از منابع با نام جان فریدمن همراه است. فریدمن (۱۹۶۶) این مدل از روابط را با تاکید بر جنبه‌های فضایی و به عنوان دومین مرحله از مراحل چهارگانه توسعه اقتصادی - فضایی معرفی کرد. در نظر فریدمن، مرکز به مثابه کانون قدرت، هدایت و سلطه، محل تجمع و تمرکز آراء و اندیشه‌ها، پیشرفت علمی و فناوری، سرمایه و نیز کانون توسعه بشمار می‌آید و در مقابل، پیرامون، به مثابه فراهم‌کننده منابع تامین نیازهای مرکز، جایگاهی کاملا وابسته دارد (ضمناً نک: سعیدی، ۱۳۷۷؛ سعیدی، ۱۳۸۷).

رویکرد قطب رشد^۳: قطب رشد اساساً عبارت است از مجموعه‌ای از فعالیتهای اقتصادی متمرکز در یک کانون که براساس نظریه، قادر است به شیوه‌های نوآورانه، رشد سایر مجموعه‌ها را زمینه‌سازی کند. با توجه به تاکید این رویکرد بر فعالیت صنایع نوین، قطب رشد را مجموعه‌ای پویا و شدیداً هماهنگ از واحدهای صنعتی در اطراف یک بخش پیشاهنگ یا صنعت پیشتاز بشمار آورده‌اند. بر اساس این رویکرد، قطب رشد قادر است موجبات رشد سریع اقتصادی را فراهم کند و از طریق تبعات فزاینده و تسری این رشد، بستر رشد فزاینده سایر

1. Core-periphery Model
2. Raul Prebisch (1901-1986)
3. Growth Pole Approach

بخشهای اقتصادی را مهیا سازد. رویکرد قطب رشد بیشتر بر نظریات فرانسوا پرو^۱ متکی است. او طی مقاله‌ای با عنوان *فضای اقتصادی* (پرو، ۱۹۵۰) به معرفی بحث خود در این زمینه پرداخت. البته، ایده اصلی قطب رشد به اندیشه‌های یوزف شومپیتر^۲ باز می‌گردد؛ او در بحث خود از *خوشه‌های نوآوری*، می‌گفت، چگونه نوآوری ممکن است شالوده مجموعه‌های کلی مبتنی بر تصمیمات کم و بیش اخذشده در یک دوره کوتاه یا بلندمدت را فراهم سازد.

پرو معتقد بود، رشد اقتصادی در همه‌جا بطور یکسان پدیدار نمی‌گردد، بلکه کم و بیش و با درجه متفاوت، در کانونها و یا قطبهای معین رشد امکان بروز می‌یابد؛ براین اساس، تنها پس از برپایی صنایع پیشرو در این قطبها و رشد صنعتی آنها، با رواج نوآوری، رشد اقتصادی بر دیگر بخشهای اقتصادی تسری خواهد یافت. نقطه نظرات پرو در آغاز، صرفاً بر رشد اقتصادی تاکید داشت و در واقع، با جنبه‌های مرتبط با الگوی فضایی استقرار فعالیتهای اقتصادی بیگانه بود. افزون بر این، او به مفاهیم ضمنی رشد اقتصادی، از جمله عوامل و ساختهای درونی نظام اقتصادی و نیروهای اثرگذار و مرتبط با صنایع و نیز پیوندهای جاری بین واحدهای صنعتی که به نوبه خود می‌توانند در تغییر و تحول اجتماعی- اقتصادی به ایفای نقش پردازند، بی‌توجه بود. پرو نام نظریه خود را که پیوسته قطب رشد می‌خواند، در آخرین مقاله خود با عنوان *جایگاه جدید قطب توسعه در نظریه عمومی فعالیت اقتصادی* به قطب توسعه تغییر داد (پرو، ۱۹۸۸).

مایک داگلاس (۱۹۹۸) در نقد رویکردهای قطب رشد، بویژه در مقایسه با *راهبرد شبکه منطقه‌ای*، به چند نکته اساسی اشاره کرده، می‌نویسد:

- رویکردهای قطب رشد با تقلیل‌گرایی و مجردنگری، فعالیتهای صنعتی شهرها را به مثابه بخش راهبردی برای توسعه منطقه‌ای بشمار می‌آورند؛

- بیشتر سیاستهای مبتنی بر قطب رشد، به دنیای واقعی نگاهی مطلق و بر مبنای سلسله مراتب (از بالا به پایین) دارند و بدین ترتیب، به نحو ضمنی چنین فرض می‌کنند که وسعت (اندازه) شهر می‌تواند به‌عنوان ملاکی اساسی برای تشخیص و تعیین شهر اصلی یک منطقه بکار رود. افزون براین، در این‌گونه قالبهای فکری، فرض بر آن است که شهرهای هم‌اندازه الزاماً دارای کارکردهای مشابه هستند؛

- رویکردهای قطب رشد، سطح توسعه نواحی روستایی را در اغلب موارد، "واپس‌مانده" و "وابسته" دانسته، آن را به انگیزشها و محرکه‌های پخش یا تسری به پایین از سوی شهرها متکی می‌دانند؛

- در شیوه برنامه‌ریزی بر اساس رویکردهای مبتنی بر قطب رشد، *گره‌ها* یا کانونهای شهری مهمترین کنشگر بشمار می‌آیند و بدینسان، تفکیک حوزه‌های نفوذ آنها امری بی‌ثمر و غیرلازم تصور می‌شود. به‌سخن دیگر، مرزهای منطقه‌ای موجود نامشخص و مبهم باقی می‌مانند؛ و بالاخره،

- نوع سیاستگزاریها و خطمشی‌گذاری در رویکردهای مبتنی بر قطب رشد، اساساً حول ترغیب‌کننده‌های جلب فعالیت صنعتی دور می‌زند؛ یعنی بر فراهم‌سازی عمومی زیرساختهای اقتصادی برای صنایع شهری و توسعه

1. Francois Perroux(1903-1987)

2. Joseph Schumpeter (1883-1950)

راههای اصلی در سطح ملی که مراکز و قطبهای رشد (شهری) را به پایتخت و در صورت گسترش، به بازارهای بین‌المللی متصل می‌سازد، تاکید دارد.

شواهد عینی حاکی از آن است که پیروی از رویکرد قطب رشد در برنامه ریزی منطقه‌ای، در اغلب موارد به توسعه نامتعادل منجر شده است (ضمناً نک: داگلاس، ۲۰۰۶؛ سعیدی، ۱۹۸۷؛ سعیدی، ۱۳۹۰).

توسعه اگروپولیتن^۱ در اواسط دهه ۱۹۷۰م که اوج تبلیغ و بهره‌گیری از مدل‌های مطرح در رویکرد قطب رشد برای توسعه جهان توسعه‌نیافته بود، جان فریدمن و مایک داگلاس (۱۹۷۵) ایده متضاد خود را در زمینه توسعه روستا-شهری با نام توسعه اگروپولیتن^۲، به‌عنوان بدیلی برای رویکردهای غالب برنامه‌ریزی منطقه‌ای در آن زمان، مطرح ساختند. این رویکرد برآمده از اندیشه‌های فریدمن در زمینه مباحث "مرکز-پیرامون" بود. مبنای بنیادین در اتخاذ این رویکرد شرایطی بود که به نوعی بسترساز توسعه نابرابر و شرایطی بحرانی در کشورهای مورد مطالعه (از جمله اندونزی، مالزی، تایلند، فیلیپین و ...) بود؛ این شرایط به گفته داگلاس (۱۹۸۱: ۴۳-۴۴) حاوی هفت بحران مرتبط با هم بود که عبارت بودند از:

- ۱ - شبه‌شهرنشینی با تراکم روبه‌رشد [جمعیت] روستایی؛
- ۲ - قطبی‌شدن فعالیت‌های "مدرن" رشد شتابان؛
- ۳ - شتاب گرفتن نرخ بیکاری و کم‌کاری؛
- ۴ - فقر روزافزون و نابرابری به‌لحاظ درآمد؛
- ۵ - محدودیت مداوم مواد غذایی؛
- ۶ - بحران شرایط مادی روستانشینان؛
- ۷ - وابستگی به خارج.

البته، آنچه به این بحرانها دامن می‌زد، پدیداری نظم نوین جهانی بود که در آن دوره زمانی در راه بود. در تقابل با این وضعیت، به‌گفته داگلاس (۱۹۸۱)، پیش از هرچیز، "بازساخت مبنای سرزمینی برای روابط اقتصادی و سیاسی" ضروری بود. افزون بر این، گذار از یک "پارادیم توسعه رشد محور مرکز-به‌پایین به‌سوی نوعی توسعه از پایین مشارکتی و غیرجبرگرایانه" الزامی به‌نظر می‌آمد. چارچوب و منظور اصلی در رویکرد توسعه اگروپولیتن که عرصه سکونتگاهی مورد عمل آن، مجموعه‌ای از روستاهای کوچک و بزرگ و شهری نسبتاً کوچک بود، بهره‌گیری از نوعی "مدل" فضایی بود که بررسی‌های مطالعاتی در قالب آن، چنانکه فریدمن (۱۹۷۸) توصیه

1. Agropolitan Development

۲. توسعه اگروپولیتن را متأسفانه در فارسی به خطا "توسعه روستا-شهری" و بدتر و نادرست‌تر از آن، "توسعه کشت‌شهری" ترجمه کرده‌اند که البته هیچکدام به معنا و مفهوم مورد نظر فریدمن و داگلاس حتی نزدیک نیست. از آنجا که واضعان این رویکرد اصطلاح "اگروپولیتن" را به‌سبب بار خاص معنایی آن به‌انگلیسی ترجمه نکرده و از لفظ لاتینی آن استفاده کرده‌اند (هرچند لابد لااقل به‌اندازه مترجمان فارسی این اصطلاح، انگلیسی می‌دانسته‌اند!)، شایسته دانستیم که در اینجا این قید را برای حفظ معنا و منظور نویسندگان اصلی، به‌همان صورت و مفهوم اصلی مطرح سازیم.

می‌کرد، قاعدتا می‌بایست بر مبنای ارزیابیهای کیفی، و در عین حال، بهره‌گیری از فنون کمی استوار می‌بود.^۱ واقعیت این است که خطوط اصلی راهبرد توسعهٔ اگروپلین در زمان خود، نویدبخش نوعی برنامه‌ریزی جدید، با هدف غایی توسعهٔ اجتماعی با تاکید بر نیازهای بنیادین انسانی بود. در این رویکرد، توسعه می‌بایستی با محدودیتهای اکولوژیک همساز می‌بود. افزون بر این، در چارچوب این راهبرد، اولویت بنیادین در توسعهٔ روستایی، اقتصاد روستا بود و برنامه‌ریزی برای توسعهٔ روستایی بر عدم تمرکز، مشارکت و توجه به ویژگیها و توانمندیهای موجود در سطح محلی تکیه داشت. داگلاس (۱۹۸۱: ۵۶) بر این باور بود که رویکرد توسعهٔ اگروپلین لااقل از دو جنبه با تئوری مکان مرکزی، به‌مثابه هستهٔ اصلی برنامه‌ریزی فضایی در آن زمان، تفاوت دارد:

۱- توسعهٔ اگروپلین بیشتر با توسعهٔ نواحی یا عرصه‌های خاص سروکار دارد و نه با نظامهای شهری؛ و

۲- این رویکرد، افزون بر این، بر کارکردهای سیاسی تاکید دارد و نه فقط بر کارکردهای اقتصادی.

خلاصه آنکه توسعهٔ اگروپلین مبتنی بر نوعی برنامه‌ریزی فضایی در مقیاس خرد و میانی است که بر مشارکت و توسعهٔ متوازن تاکید می‌ورزد (برای بحث بیشتر، نک: فریدمن و داگلاس، ۱۹۷۵؛ فریدمن، ۱۸۷۸؛ داگلاس، ۱۹۸۱).

راهبرد شبکه منطقه‌ای:^۲ رویکرد یا راهبرد شبکهٔ منطقه‌ای رویکردی است که رشد و توسعه هماهنگ را از طریق روابط مکمل و پیوندهای سازمان‌یافتهٔ روستایی- شهری در سطح مناطق توصیه می‌کند. شالودهٔ این رویکرد، در اصل، به اندیشه‌های جان فریدمن و مباحث او در بارهٔ برنامه‌ریزی منطقه‌ای و مدل مرکز- پیرامون باز می‌گردد. او با دوری از نگرشهای صرفاً اقتصادی (و عمدتاً مبتنی بر قطب رشد)، بر نوعی نظریهٔ توسعهٔ یکپارچهٔ منطقه‌ای تاکید داشت. فریدمن معتقد بود، هر سرزمین از چند کانون اصلی (مرکز) و چندین عرصهٔ پیرامونی مرتبط و هم‌پیوند تشکیل شده است. هر یک از این کانونها و عرصهٔ پیرامونی آنها، نظامهای فضایی و منطقه‌ای ویژه‌ای را با روابط درونی و بیرونی برپا می‌سازند که در سطوح مختلف، از یک منطقهٔ شهری تا سطح ملی و جهانی، قابل تشخیص هستند. در این راستا و در شرایط آشفتهٔ توسعهٔ ناموزون، روابط یکسویه‌ای بر این نظامها حاکم است که با اثرگذاری متنوع مرکز بر پیرامون، از جمله اثر سلطه، سمت‌وسوی اطلاعات، نوآوری و نوسازی تعیین می‌گردد. این گونه روند خودبه‌خودی رشد منطقه‌ای، ممکن است با پیامدهای مثبت اقتصادی در کوتاه مدت همراه باشد، اما در دراز مدت، به توسعهٔ ناموزون منجر خواهد شد، مگر آنکه آثار گسترش توسعهٔ منطقه‌ای در کانونهای اصلی، بتواند قابل تسری به عرصه‌های پیرامونی و با کاهش وابستگی همراه باشد (فریدمن، ۱۹۶۶؛ فریدمن، ۲۰۰۳؛ فریدمن، ۲۰۰۵؛ ضمنا نک: اسمیت، ۱۹۸۴). واقعیت این است که رشد و توسعهٔ ناموزون، قاعدتا موجب تنشهای اجتماعی- اقتصادی و سیاسی بین مراکز و عرصه‌های پیرامونی می‌گردد و در این روند، امکان شکل‌یابی کانونهای جدید با عرصه‌های تعریف شدهٔ جدید فراهم می‌آید و پدیداری مناطق مرکزی- پیرامونی متعدد، به شبکه‌ای از این گونه مناطق منجر می‌گردد. فریدمن معتقد بود، برای نظم‌دهی و سامان‌بخشی به

۱. بعدها، بویژه از دههٔ ۱۹۹۰م به‌بعد، اغلب کارشناسان بررسیهای فضایی بر شیوه‌ها و روشهای کیفی پژوهش تاکید ورزیده‌اند.

روابط در درون و بین مناطق این گونه شبکه‌ها، لازم است که سیاستهای عدم تمرکز بطور جدی در دستور کار قرار گیرد و بدینسان، نه تنها عدم تمرکز در فرایند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی، بلکه سرمایه‌گذاریهایی عمرانی و توسعه‌ای، بویژه در عرصه‌های پیرامونی، تعقیب و اعمال گردد.

مایک داگلاس (۱۹۹۸)، ۲۶ سال پس از انتشار کتاب جزوه - مانند مشترک خود با فریدمن، توسعه‌ی آگروپولیتن، راهبرد شبکه منطقه‌ای را بطرزی نو معرفی کرد. بدینسان، این راهبرد که مدل شبکه‌ای یا مدل خوشه‌ای نیز نامیده می‌شود، مبتنی بر پارادایم جدیدی در زمینه توسعه فضایی است. در چارچوب این پارادایم جدید، تحولات منطقه‌ای، در سطوح مختلف، در پیوندهای مکمل کانونهای مرکزی و عرصه‌های پیرامونی و به عبارتی، در عرصه یکتای روستایی - شهری، تعقیب می‌شوند. به سخن دیگر، راهبرد شبکه منطقه‌ای با تاکید بر محور فقر و نابرابری در عرصه‌های پیرامونی، به دنبال تجهیز و تقویت اقتصادهای محلی در پیوند و همگرایی با توسعه منطقه‌ای و در نهایت، توسعه ملی است.

در چارچوب راهبرد شبکه منطقه‌ای، به جای تاکید بر شبکه‌ای سلسله مراتبی از مراکز، مرکب از مراکز جمعیتی واقع در سطوح مختلف، براساس کارکردهای متفاوت (نظریه مکان مرکزی)، مجموعه‌ای از مراکز هم‌سطح، خوشه یا شبکه‌ای را پدید می‌آورند که بر اساس فعالیتهای کلیدی با سایر مراکز در ارتباط و کنش - واکنش متقابل خواهند بود. مایک داگلاس در یک بررسی تطبیقی، دو پارادایم قطب رشد و شبکه منطقه‌ای را مورد مقایسه قرار می‌دهد و خصوصیات راهبرد شبکه منطقه‌ای را در ۳ عرصه اصلی مطرح می‌سازد:

- تجمع و انباشتن شهرها و روستاها در یک واحد منطقه‌ای توسعه می‌تواند از تنوع و همچنین توانهای تکمیل کننده (مکمل‌های) موجود بین مراکز مختلف و بین هر مرکز و حوزه نفوذ بلافاصله آن در یک منطقه معین بهره گیرد. در این قالب، روابط بین مراکز بیشتر افقی، مکمل و دوسویه خواهد بود؛

- شبکه‌های منطقه‌ای در عمل همه جا وجود دارند، حتی اگر به شکل ساده و ابتدایی باشند. تعامل بین روستاها و شهرها، بیش از آنکه به عنوان روابط دوگانه بین زوجهای سکونتگاهی روستایی - شهری تعریف شوند، شبکه‌های کوچک منطقه‌ای، با درجات متفاوت تراکم در سرتاسر منطقه و حتی فراتر از آن، برپا می‌شوند. چنین شبکه‌هایی را می‌توان، به مثابه نمونه‌های اولیه و ابتدایی شبکه، براساس نحوه مشارکت در برقراری جریانهای موجود بین کالاها و مردم در بین مراکز، تبیین و تفکیک نمود؛ و

- شبکه‌ای متشکل از مراکز کاملاً مرتبط و به شدت تعاملی می‌تواند به مراتب بهتر از یک قطب/ کانون رشد عمل کند. شبکه‌های نوین ارتباطات و حمل و نقل می‌توانند فاصله‌های زمانی بین سکونتگاهها را کاهش داده، این امکان را فراهم آورند که شهرها و روستاهای پراکنده و دورافتاده به یکدیگر پیوند داده شوند و طیف موثری از تعامل پدیدار گردد.

بدین ترتیب، این راهبرد بر بررسی دقیق جریانهای بین مراکز مختلف تاکید دارد، زیرا ساختار اصلی نظام فضایی شبکه منطقه‌ای را جریانها و پیوندهای منبعث از آنها تشکیل می‌دهند. بدینسان، روابط متقابل موجود بین مراکز مختلف که در غیاب رویکرد شبکه‌ای، معمولاً ناشناخته باقی می‌ماند، سازمان فضایی خاصی را پدیدار می‌سازد که برای ساماندهی مجدد آن، لازم است ویژگیهای هر جریان یا پیوند به منظور تقویت پیوندهای مثبت و حذف

یا کاهش تاثیر پیوندهای منفی مورد شناسایی قرار گیرد. افزون بر این، در قالب این راهبرد، جریانها اهمیتی به مراتب بیش از گرهها^۱ دارند و در واقع، گرههای شهری و روستایی بصورت یکسان مورد توجه هستند. به سخن دیگر، مدلهای مکانیکی فرآیند فضایی توسعه که بیشتر بر گرههای شهری تاکید دارند، در این راهبرد جایگاهی ندارد. راهبرد شبکه منطقه‌ای برای دستیابی به چرخه مطلوب توسعه، بر ۷ جنبه کلیدی اقتصاد منطقه‌ای، تاکید می‌ورزد: بازاریابی تولیدات، ارائه اطلاعات، توزیع نهاده‌ها، بازاریابی سرمایه، بازاریابی نیروی انسانی، زیربنای فیزیکی - کالبدی، و خدمات حمل و نقل (داگلاس، ۱۹۹۸ (۲۰۰۶)؛ سعیدی، ۱۳۸۷؛ سعیدی، ۱۳۹۰).

پیوندهای روستایی - شهری:^۲ پیوندهای روستایی - شهری حاصل تعامل دوسویه^۳ سکونتگاههای روستایی و کانونهای شهری در عرصه منطقه‌ای بوده، از طریق جریانهای مختلف - از جمله جریان افراد، کالاها، اطلاعات، فناوری، نوآوری و مانند آن - شناسایی می‌شوند. به لحاظ نظری، تحقق این گونه جریانها در بستر دگرگونیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جاری، بویژه در کشورهای در حال توسعه، با تنوع و تقویت اشتغال در محیطهای روستایی همراه است. از این رو، پیوندهای روستایی - شهری در تنظیم و بیان سیاستهای توسعه با هدف کاهش فقر و حمایت از نقش مثبت مراکز شهری (بویژه شهرهای کوچک و میانی) در توسعه نواحی روستایی پیرامونی مورد تاکید کارشناسان توسعه قرار دارد.

این پیوندها، برخلاف روابط سنتی شهر و روستا که بیشتر گویای نوعی روابط سلطه بوده، به واسطه تعامل دوسویه و مجموعه‌ای از جریانهای مکمل تبیین می‌گردند. بر این مبنا، پیوندهای روستایی - شهری را می‌توان از دو منظر یا سطح مورد بررسی قرار داد:

الف) پیوندها در عرصه فضا (نظیر جریانهای افراد، کالاها، سرمایه، اطلاعات، فناوری و حتی مواد زائد)؛ و
ب) تعامل در سطح بخشها (تعامل بخشی) که شامل فعالیتهای روستایی که در نواحی شهری به انجام می‌رسند یا فعالیتهایی که اغلب به‌عنوان شهری طبقه‌بندی می‌شوند (نظیر صنعت و خدمات)، اما در نواحی روستایی جریان دارند.

مایک داگلاس (۱۹۹۸) در بررسی تطبیقی دو پارادایم قطب رشد و شبکه منطقه‌ای، خصوصیات پیوندهای روستایی - شهری را چنین بیان می‌کند:

الف) پیوندهای روستایی - شهری متنوع هستند و گستره آنها حوزه نفوذ شهرهای کوچک و بزرگ را در بر دارد. بر این مبنا، تجمع شهرها و روستاها در یک واحد منطقه‌ای توسعه می‌تواند از تنوع (فعاليتها) و همچنین توانهای مکمل موجود بین مراکز مختلف و بین هر مرکز و حوزه نفوذ بلافاصله آن بهره‌مند گردد. در این چارچوب، روابط بین مراکز (شهری و روستایی) بیشتر افقی، مکمل و دوسویه خواهد بود؛

-
1. Nodes
 2. Rural-urban Linkages
 3. Reciprocal Interaction

ب) بدین ترتیب، پیوندهای روستایی- شهری موجب شکل‌گیری شبکه‌های (کوچک) ناحیه‌ای با تراکم متفاوت در سطح منطقه و فراتر از آن می‌شوند که براساس نحوه برقراری جریان کالاها، مردم و ... در بین سکونتگاهها مورد شناسایی قرار می‌گیرند؛ و نهایتاً،

ج) این شبکه‌های مرتبط و به‌شدت تعاملی با فراهم ساختن سطحی از تجمع و تنوع اقتصادی، به‌مراتب بهتر از یک قطب رشد یا مناطق کلانشهری عمل می‌کنند. کاهش فاصله زمانی بین سکونتگاهها به‌واسطه شبکه‌های نوین ارتباطی و حمل و نقل، این امکان را فراهم آورده است که شهرها و روستاهای پراکنده و دورافتاده را به یکدیگر پیوند داده، طیف وسیع و موثری از تعامل را فراهم سازد.

پیوندهای روستایی- شهری موید این واقعیت است که توسعه شهری و روستایی به نحوی متقابل و یکپارچه به یکدیگر وابسته است. البته این تصور نادرست است که این پیوندها در همه شرایط الزاماً با منافع متقابل برای شهرها و روستاها همراه خواهد بود، زیرا در شرایط متفاوت ممکن است به نابرابری فضایی و آسیب پذیری بیشتر گروههای کم بهره‌مند (روستایی) منجر گردد.

باید توجه داشت که شکل پیوندهای روستایی- شهری شدیداً تحت تاثیر تحولات کلان، از جمله روند جهانی شدن، تعدیل ساختاری و اصلاحات اقتصادی که هم بر جوامع شهری و هم روستایی اثرگذار است، قرار دارد. در همین ارتباط، نامنی شغلی و افزایش عمومی قیمتها در نواحی شهری، آزاد سازی تجارت و رشد کشاورزی مبتنی بر صادرات در به‌حاشیه‌کشاندن دهقانان خرد که به اجبار باید به اشتغال غیرکشاورزی و یا مهاجرت تن در دهند، نقش مهمی ایفا می‌کند. البته، همیشه و همه‌جا عوامل اقتصادی نیستند که نوع پیوندهای روستایی- شهری را مشخص می‌سازند، بلکه این پیوندها، در عین حال، تابع عوامل تاریخی، سیاسی، اجتماعی- فرهنگی و اکولوژیک (زیست‌محیطی) حاکم در سطح منطقه هستند و بر این مبنای، به‌نحوی متفاوت شکل می‌گیرند. بدین ترتیب، با وجود تفاوت پیوندهای روستایی- شهری از یک منطقه به منطقه دیگر، ویژگی اصلی آنها این است که در مسیر توسعه، نویددهنده گذار از روابط سنتی سلطه‌جو به سوی پیوندهای متقابل و مکمل هستند.

کارشناسان توسعه در قالب سیاستگذاری و برنامه‌ریزیهای منطقه‌ای، ضمن توجه به واقعیت‌های نوظهور جهانی- محلی مرتبط با یکپارچگی و ادغام هر چه بیشتر عرصه‌های روستایی- شهری در دنیای امروز، برای دستیابی به پیوندهای روستایی- شهری کارآمد بر جنبه‌های زیر تاکید می‌ورزند:

الف) تقویت توان حکمرانیهای محلی و منطقه‌ای؛

ب) ترغیب شیوه‌های مشارکتی توسعه، حمایت از برابری جنسیتی و هموارسازی زمینه‌های همیاری و همراهی تمام اعضای جامعه؛

ج) محلی‌سازی پیوندهای تولیدی به‌منظور تنوع‌بخشی به اقتصاد محلی؛

د) همکاری در شکل‌دهی به گروههای همیار و تعاونی؛

ه) تامین زیرساختهای عمومی و خدمات شهری و روستایی؛ و

(و تضمین امنیت و آسایش خیال در جابجایی افراد، کالاها و سرمایه (برای بحث بیشتر، نک: داگلاس، ۹۹۸ ÷ (۲۰۰۶)؛ سعیدی، ۱۳۸۷ط؛ تاکولی، ۱۹۹۸).

کتابشناسی

- سعیدی، عباس (۱۳۶۹)، "ملاحظات در قضیه ماهیت و قلمرو دانش جغرافیا"، در: *رشد آموزش جغرافیا*، شماره ۲۲ (۱۳۶۹)؛
- سعیدی، عباس و صدیقه حسینی حاصل (۱۳۸۸)، *شالوده مکانیابی و استقرار روستاهای جدید*، بنیاد مسکن، تهران؛
- سعیدی، عباس (۱۳۷۷)، *مبانی جغرافیای روستایی*، انتشارات سمت، تهران [چاپ چهاردهم، ۱۳۹۱]؛
- سعیدی، عباس (سرپرستار و مدیر علمی) (۱۳۸۷ الف)، *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی و سازمان شهرداریها و دهیاریهای کشور، تهران؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ب)، "نظریه مکان مرکزی"، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۷۶۲-۷۶۷؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ج)، "سلسله مراتب سکونتگاهی"، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۴۷۴-۴۷۷؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ د)، "راهبرد شبکه منطقه‌ای"، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۵۰۳-۵۰۵؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ه)، "مکانیابی"، *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۷۶۷-۷۷۲؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ و)، "مدل مرکز-پیرامون"، *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۷۲۷-۷۲۸؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ز)، "رویکرد قطب رشد"، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۶۲۶-۶۲۸؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ح)، *مفهوم فضا*، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۶۱۴-۶۱۷؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ط)، "پیوندهای روستایی-شهری"، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۲۱۶-۲۱۸؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ی)، *ساماندهی فضایی*، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۴۴۹-۴۵۲؛
- سعیدی، عباس (۱۳۸۷ ک)، "برنامه‌ریزی فضایی"، در: *دانشنامه مدیریت شهری و روستایی*، ... صص ۱۴۰-۱۴۲؛
- سعیدی، عباس (۱۳۹۰ الف)، "روابط شهر و روستا و پیوندهای روستا-شهری"، در: سعیدی، عباس، *روابط و پیوندهای روستایی-شهری در ایران*، نشر مهرمینو، تهران، صص ۷۱-۱۰۰ [چاپ نسخه اولیه این مقاله در: *مجله علمی-پژوهشی جغرافیا*، دوره جدید، شماره ۱، ۱۳۸۲ (تاریخ چاپ ۱۳۸۴)]؛
- سعیدی، عباس (۱۳۹۱)، "مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی" (بخش نخست) در: *فصلنامه برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی*، سال اول، شماره اول (زمستان ۱۳۹۱)، صص ۹-۲۶؛
- فریدمن، جان و مایک داگلاس (۱۳۶۳)، *توسعه روستاشهری*، ترجمه عزیز کیاوند، سازمان برنامه و بودجه، تهران؛

-Anderson, Perry (1990), 'A culture in contraflow', *New Left Review*, no. 1/180, March-April (1990), pp. 41-78; and no. 1/182, July-August (1990), pp. 85-137;

-Bartels, D. (1970) 'Einleitung', in D.Bartels (ed.) *Wirtschafts- und Sozialgeographie*, Köln/Berlin: Kiepenheuer & Witsch;

-Bobek, Hans (1948), "Stellung und Bedeutung der Sozialgeographie", *Erdkunde*, Bd. 2, H. 1/3, August (1948);

-Bobek, Hans (1961), "Über den Einbau der sozialgeographischen Betrachtungsweise in die Kulturgeographie" in: Hartke, W. und F. Wilhelm, *Tagungsbericht und wissenschaftliche Abhandlungen Deutscher Geographentag*, Köln 22. bis 26. Mai (1961);

-Bourdieu, Pierre (1985), "The Social Space and the Genesis of Groups", *Theory and Society*, Vol. 14, No. 6 (Nov.), pp. 723-744;

-Christaller, walter (1933), *Die zentralen Orte in Suddeutschland*, Jena;

- Featherstone, David and Joe Painter (eds.) (2013), *Spatial Politics: Essays for Doreen Massey*, Wiley-Blackwell, Sussex;
- Douglass, Mike (1981), "Agropolitan Development: An Alternative for Regional Development for Asia", *The Himalayan Review* (Nepal Geographical Society), vol. 13 (1981);
- Douglass, Mike (1998), "A Regional Network Strategy for Reciprocal Rural-urban Linkages." in: *TWPR*, 20(1), pp. 1-33;
- Douglass, Mike (1999), *Rural- Urban Integration and Regional Economic Resilience: Strategies for the Rural- Urban Transition in Northeast Thailand*, Department of Urban and Regional Planning, University of Hawaii;
- Douglass, Mike (2006), "A Regional Network Strategy for Reciprocal Rural-Urban Linkages: An Agenda for Policy Research with Reference to Indonesia", in: Tacoli, Cecilia (Editor), *The Earthscan Reader in Rural-Urban Linkages*, Earthscan Reader Series, London (January 8, 2006), pp.124-155;
- Fliedner, Dietrich (1993), *Sozialgeographie*, Walter de Gruyter, Berlin;
- Foucault, Michel (1986), "Of Other Spaces", *Diacritics*, Vol. 16, No. 1 (Spring), PP. 22-27;
- Foucault, Michel (2005), "Of Other Spaces: Utopias and Heteropias", in: Leach, Neil (ed.), *Rethinking Architecture, A reader in cultural theory*, Routledge, London and New York, pp.329-357;
- Friedmann, John (1966), *Regional Development. Policy: A Case Study of Venezuela*, MIT Press, Cambridge;
- Friedmann, John (1978), "Agropolitan Development: Towards a New Strategy for Regional Planning in Asia", in: Lo, F.C. and Salih, K. (eds.), *Growth Pole Strategy and Regional Development Policy: Asian Experience and Alternative Approaches*, Pergamon, Oxford, pp. 163-192;
- Friedmann, John (1986), "Core Periphery Model, in: The world city hypothesis", *Development and Change* 17, pp. 69-83;
- Friedmann, John (2003), *Cities in a Global Age: Critical Areas of Theory and Research*, University of Michigan, East Lansing, 2003;
- Friedmann, John (2005), *Globalization and the Emerging Culture of Planning*, University of British Columbia;
- Friedmann, John (2013), *Planning for Sustainable Regional Development*, UNCRD Expert Group Meeting on Integrated Regional Development Planning, 28 – 30 May (2013);
- Friedmann, John and Mike Douglas (1975), *Agropolitan Development: Towards a New Strategy for Regional Planning in Asia* (Prepared for Seminar on Industrialization Strategies and the Growth Pole Approach to Regional Planning and Development: the Asian Experience), Spons. by the United Nations, Centre for Regional Development, Nagoya, Japan, November 4-13 (1975);
- Giddens, Anthony (1984), *The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration*, Polity Press, Cambridge;
- Giddens, Anthony (1995), *The constitution of society*, Polity, Polity Press, Cambridge;
- Giddens, Anthony (2006), *Sociology*, 5th. Edition, Polity, Cambridge;
- Gottdiener, Mark (1985), *The Social Production of Urban Space*, University of Texas Press, Texas;
- Gottdiener, Mark (2001), *The Theming of America: American Dreams, Media Fantasies, and Themed Environment*, Westview Press, Boulder;
- Gouldner, Alvin (1974), *Die westliche Soziologie in der Krise*, 2 Bde, Reinbek B., Hamburg;

- Gieryn, F. Thomas (2000), "A Space for Place in Sociology", *Annual Review of Sociology*, Vol. 26, PP. 463–496;
- Hernes, Tor (2004), *The spatial construction of organization*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam;
- Hubbard, Phil (2012), "Thinking spaces, differently?", *Dialogues in Human Geography*, 2(1), pp. 23–26;
- Kazig, R. und G. Heinritz (2012), *Sozialgeographie*, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, Darmstadt;
- King, Anthony (2000), "The Accidental Derogation of the Lay Actor: A Critique of Giddens's Concept of Structure", *Philosophy of the Social Sciences*, 30 (2000), pp. 362-383;
- Lefebvre, Henri (1991), *The Production of Space*, Transl. by D. Nicholson-Smith, Blackwell, Oxford;
- Leng, Gunter (1973), "Zur "Münchener" Konzeption der Sozialgeographie", In: *Geographische Zeitschrift* 61 (2), pp. 121-134;
- Maier, J., Karl Ruppert, Reinhard Paesler und Franz Schaffer (1977), *Sozialgeographie*. Westermann, Braunschweig;
- Massey, Doreen (2001), *Space, Place, and Gender*, University of Minnesota Press, Minneapolis (3rd Print);
- May, Tim et al (2005) "The Future of Urban Sociology", *Sociology*, 39 (2005); 343-370;
- Merriman P, Jones M, Olsson G, Sheppard E, Thrift N, and Tuan Y-F (2012) Space and spatiality in theory. *Dialogues in Human Geography*, 2(1);
- Parsons, Talcott (1951), *The Social System*, The Free Press, New York;
- Perroux, Francois (1950), "Economic Space: Theory and Applications", *Quarterly Journal of Economics*, 64 (1950);
- Perroux, Francois (1988), "The Pole of Development's New Place in a General Theory of Economic Activity", in: Higgins, B and D.J. Savoie, *Regional Economic Development: Essays in Honour of Francois Perroux*, Unwin Hyman, London;
- Prebisch, Raul (1962), "The Economic Development of Latin America and its Principle Problems", *Economic Bulletin of Latin America*, Vol. VII, No. 1, February (1962);
- Prebisch, Raul (1963), "Towards a Dynamic Development Policy for Latin America", *United Nations Review*, May (1963);
- Prebisch, Raul (1982), "The Crisis of Capitalism and Periphery", *Trade and Development*, An UNCTAD Review, 4, Winter (1982);
- Ritsert, Jürgen (2009), *Schlüsselprobleme der Gesellschaftstheorie: Individuum und Gesellschaft - Soziale Ungleichheit – Modernisierung*, VS Verlag für Sozialwissenschaften, Wiesbaden;
- Smith, Neil (1984), *Uneven Development: Nature, Capital and the Production of Space*, Basil Blackwell (2nd ed. 1990, 3rd Ed. University of Georgia Press, Athens, GA, 2008), London;
- Tacoli, C. (1998), "Rural-Urban Interactions." in: *Environment and Urbanization*, Vol. 10, No. 1, April (1998);
- Tacoli, Cecilia (ed.), *The Earthscan Reader in Rural-Urban Linkages*, Earthscan Reader Series, London (January 8);
- Thrift, N. (1983) 'On the determination of social action in space and time', *Society and Space*, 1:23–57;
- Thrift, Nigel (2005), "Torsten Hägerstrand and social theory", *Progress in Human Geography*, 29; 337-340;

- Weichhart, Peter (2010), *Entwicklungslinien der Sozialgeographie: Von Hans Bobek bis Benno Werlen*, 2 Bde., Franz Steiner, Stuttgart;
- Werlen, Benno (1993), *Society, Action and Space - An alternative human geography*, transl. by Gayna Walls (ed. Teresa Brennan and Benno Werlen), London and New York, Routledge;
- Werlen, Benno (2008): *Sozialgeographie. Eine Einführung*, UTB, Stuttgart;
- White, Paul (2001), "Settlement Patern", in: Johnston, R.J., et al (eds.), *The Dictionary of Modern Geography*, Fourth Edition, Blackwell, Oxford;
- Wirth, E. (1979) *Theoretische Geographie*, Stuttgart: Teubner;
- Zipf GK (1949). *Human Behavior and the Principle of Least Effort*. Cambridge, Massachusetts: Addison-Wesley